**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020211**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اوّل یک نکته‌ای عرض بکنم. ما روایات باب را هشت طائفه کرده بودیم، طائفۀ هفتم را که گفته بودند زکات الدین اذا اتجر به، دو تا روایت ذکر کرده بودم بعد نگاه کردم دیدم دو تا روایت‌ها با هم فرق دارند، دو تا مضمون است، با عجله نگاه کرده بودم. یک بحث این هست که مقرض آیا زکات به عهده‌اش هست یا به عهده‌اش نیست. یک روایت این هست می‌گوید مقرض اگر مالش را در تجارت انداخته آن زکات دارد. ۱۳۱۱ این هست، حالا عبارتش را می‌خوانیم.

یک روایت دیگر این هست که مستقرض آیا زکات دارد یا زکات ندارد. در مورد مستقرض قید کرده اذا کان فیه فضلٌ. اگر مستقرض در این قرض گرفتنش پولی به دستش می‌آید امثال اینها ما می‌گفتیم مثلاً اذا کان فیه فضلٌ یعنی آن را قرض گرفته برای این که با آن تجارت بکند، امثال اینها. دو تا مضمون است. یک مضمون در مورد مقرض است یک مضمون در مورد مستقرض است با هم فرق دارد.

روایت‌های بحث عرض کردم یکی از روایت‌ها، روایت ابی الصباح کنانی بود.

«أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَنْسَى أَوْ يُعِيِّنُ فَلَا يَزَالُ مَالُهُ دَيْناً كَيْفَ يَصْنَعُ فِي زَكَاتِهِ»

این تعبیر یعیِّن را در بعضی از منابع یُعیر ضبط کردند، مثل وافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۱۸، رقم ۹۲۶۸. و هدایة الامة، جلد ۴، صفحۀ ۳۱؛ متن وسائل، جلد ۹، صفحۀ ۹۸، رقم ۱۱۶۲۰؛ حاشیۀ وسائل از نسخه‌ای نقل کرده، جلد ۹، صفحۀ ۱۰۳، رقم ۱۱۶۳۳؛ مستند الشیعة، جلد ۹، صفحۀ ۵۱؛ جواهر الکلام، جلد ۱۵، صفحۀ ۶۰؛ مصباح الفقیه، جلد ۱۳، صفحۀ ۸۹؛ مستمسک عروة، جلد ۹، صفحۀ ۳۱؛ و مصباح الهدیٰ، جلد ۹، صفحۀ ۲۷۳.

بیشتر کتب فقهی هست و جوامع متأخر

**شاگرد:** در نسخ کافی هم

**استاد:** بله. ولی عمدتاً در چیزهای حدیثی یُعیِن هست، یا یُعیِّن هست. حالا مرحوم آقای خویی اینجا توضیح دادند که اینجا یعیر غلط است و یعیِّن درست است. ایشان می‌گویند به قرینۀ ذیل روایت که فلا یزال ماله دیناً، این معنایش این است که، ایشان می‌گوید دِیْن، دینیت در اعاره نیست، عاریه که شخصی مال را به دیگری می‌دهد برای استفادۀ او می‌دهد مالکش خودش است. اباحۀ انتفاع از مال است، تملیک به غیر نیست که فلا یزال ماله دیناً باشد. موسوعۀ امام خویی، جلد ۲۳، صفحۀ ۸۹ این مطلب را ایشان اینجا دارد. و این که حالا این را من اضافه می‌کنم، این که دیناً علیه را بخواهیم معنای مجازی بکنیم، بگوییم دیناً علیه یعنی غائب از او هست، در اختیارش نیست، دیگری ازش استفاده می‌کند، داعی نداریم که، وجهی ندارد که دیناً. من روایت‌های عاریه را هم یک بار نگاه کردم دیدم هیچ جایی هست که در مورد عاریه دینیت و امثال اینها به کار برده باشند. ندیدم جایی که به کار برده باشند، دِیْن را به معنای آن چیزی که در اختیار دیگری گذاشتم خودم ازش استفاده نمی‌کنم. مثل سایر دیون، مجازاً بگوییم چون وقتی من قرض به دیگری می‌دهم در واقع خودم از آن عین استفاده نمی‌کنم مستقرض، بگوییم اینجا دین هم به این معنا، این وجهی ندارد که ما دینا را به این معنا بگیریم.

نکتۀ دیگری که اینجا عرض بکنم بین یعین و یعیر، یعیِّن یا یعیر، این دو تا را اگر ما باشیم و این دو نسخه کدام را اصیل می‌دانیم؟ پاسخ مطلب این است نسخه‌ای که یعیّن را باید اصیل بدانیم. طبق قاعده‌ای که در باب تحریف هست، تبدیل نامأنوس به مأنوس، یعیر که اعاره هست خب عاریه دادن یک عقد خیلی شایع معروف و امثال اینهاست. ولی یعیّن که بیع عینه هست و امثال اینها خیلی نامأنوس‌تر هست نسبت به عاریه. و این است که به طور طبیعی اگر ما هم باشیم یعیّن را باید ترجیح بدهیم که تبدیل یعیّن به یعیر مطابق قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس است ولی تبدیل یعیر به یعیّن آن خیلی مطابق قاعدۀ طبیعی تحریف نیست. حالا یک نکته‌ای اینجا فقط هست آن این است که این فلا یزال ماله دیناً این مراد چی است؟ البته این ربطی به تعیین یعین و یعیر ندارد، علی ای تقدیر حالا این را باید پاسخ داد، لا یزال ماله، پیوسته مالش دِیْن هست. این چی می‌خواهد بگوید؟ پاسخ مطلب این است که ممکن است بگوییم چند جور می‌شود این را توجیه کرد. یکی این که فی الرجل ینسی او یعیِّن، این صیغۀ مضارع است یعنی کارش این است، همه‌اش نسیه می‌دهد، عینه می‌دهد، خود آن ینسی و یعیِّن اشاره به استمرار نسیه دهندگی و بیع عینه کردن است. حالا یزال ماله دَیْناً طبیعتاً مناسب است. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که یک جور دیگر این که بگوییم که یُنْسِئُ را آنجور که مرحوم فیض کاشانی معنا کرده معنا کنیم، فیض کاشانی می‌گوید یُنسِئُ یؤخّر ماله علی غیره، دینی که از غیر دارد اجازه می‌دهد که تأخیر انداخته بشود. این که لا یزال ماله دَیْنا روشن است که مالش قبلاً دِیْن بوده الآن هم تأخیر می‌اندازد دوباره هنوز به دینیت خودش باقی می‌ماند. یعیّن هم در جلسۀ قبل اشاره کردم انگیزۀ تعیین نوعاً ادای قرض بوده. از روایات باب العین هم مراجعه کنید معمولاً یک بنده خدایی می‌رفته قرض می‌گرفته بعد نمی‌توانسته این قرض را ادا کند، می‌رفته به طرف می‌گفتش که مهلت بده. آن طرف هم طبق قانون شرع فنزلت الی مسیرة است نمی‌تواند همینجوری چیز کند می‌گوید که من مدت به تو می‌دهم ولی یک چیزی رویش بگذاریم. حالا برای این که یک چیزی رویش بگذارند یک حیلۀ شرعی اینجا وجود داشته باشد بحث بیع تعیین می‌کردند. یک چیزی معامله می‌کردند که این زمان دِیْنی که وجود دارد زمانش طولانی‌تر بشود، به عین تبدیل نشود، هنوز به حالت دینیت خودش باقی بماند. و این هم این مطلب

**شاگرد:** بیان اوّلی که فرمودید در واقع دین ؟؟؟ عوض می‌شود دیگر درست است؟

**استاد:** یعنی بحث سر این است که شخصی هست که اقسام، فلا یزال ماله، یک مال مشخص مراد نیست، مال‌های مختلفش.

**شاگرد:** درهم و دینار نباید

**استاد:** نه، فرض کنید لا یزال ماله دَیْنا یعنی کسی هست که، تمام مالش دِین است نه یک مال خاص، این درهم و دینارش را به زید داده، آن درهم و دینارش را به دیگری داده، آن یکی داده، یعنی اجناس مختلف مالش دین قرار گرفته، مال مراد اسم جنس هست نه یک مال خاصش دِیْن هست.

**شاگرد:** ؟؟؟ به دین تا

**استاد:** توجه نکردید. بحث سر این هست که فرض کنید من این مالم را دو سال قرض دادم، آن یکی مالم را سه سال قرض دادم، آن یکی مالم را چهار سال قرض دادم. در تک تک اینها سال گذشته ولی بحث این است که مال‌هایش هیچ وقت استقرار پیدا نمی‌کند، کل مال‌هایش، ولی تک تک مال‌های اینها اگر در دِیْن قرض بر مقرض زکات واجب باشد حولان حول هم می‌شود بر تک تک اینها. ولی سؤالش این است که این آقا اگر بر مقرض زکات نباشد نکتۀ این که فلا یزال ماله دینا هم که گفته این است که این آقا همه‌اش مال‌هایش در حالت قرضی است، بنابراین بر مقرض اگر زکات به عین تعلق بگیرد به دِیْن تعلق نگیرد این زکات به مالش تعلق نمی‌گیرد. امام علیه السلام می‌گویند نه طبق این روایت بر دِیْن هم زکات تعلق می‌گیرد.

بنابراین همچنان که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند هم یعیّن درست است و این روایت حالا آقای خویی این را حمل بر استحباب کردند و ما عرض کردیم این محمول بر تقیه است و روایت قابل اخذ نیست.

**شاگرد:** مواردی که تخصیصی باشد کسی که کارش این نیست وقتی اموالش نیست این را بگوییم مثلاً مقرضش مثلاً باید بدهد در این مواردی که کارش این است، هیچ وقت هیچ زکاتی نمی‌دهیم شاید مورد خاص باشد

**استاد:** این همچین فهمی از روایت هیچ وقت نشده که بگوییم کسی که معمولاً مالش در حالت قرض هست این یزکیه و امثال اینها، خصوصیت قائل بشویم و امثال اینها. هیچ کسی همچین چیزی از روایت نفهمیده، ظاهراً روایت معنایش ظهور عرفی‌اش به این نحو نیست که اینجوری فهمیده بشود.

**شاگرد:** موارد مشابه ؟؟؟ معاملات مثلاً خمس کسی هست کارش هست، دلالت می‌کند خب ؟؟؟ احکام معاملات

**استاد:** این روایت دارد؟

**شاگرد:** نه ارتکاز

**استاد:** مطلب خمسش روایت دارد؟

**شاگرد:** ؟؟؟

**شاگرد:** فرد هم خیلی نادر بل ؟؟؟ که همۀ اموالش همیشه

**استاد:** تازه این بنا به یکی از دو معنا، ینسئ او یعین معنای دومی که شاید روشن‌تر هم همان تفسیر دوم باشد که اصلاً ربطی به این بحث‌ها هم ندارد. می‌گوییم حتی بنابر تفسیر اوّل هم این روایت به هر حال خصوصیت برایش نفهمیدند، خب بماند.

**شاگرد:** دین تجارت نمی‌کند؟ با این که شخص خاصی باید دین تجارت کند به مالی که کأنّه خرید و فروش

**استاد:** حالا صبر کنید.

بنابراین آن چیزی که این روایت مضمون اوّلیۀ روایت قابل اخذ نیست. این روایت مشابه‌اش این روایت صحیحۀ علی بن جعفر هست، ۱۳۲۹، «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ، قَالَ: «يُزَكِّي مَالَهُ»

البته مربوط به این خصوص مقرض نیست، آن مسئلۀ دیگر بحث قرض. عرض کردم در میان عامه دو تا مسئله در باب قرض وجود دارد. یک بحث این هست که می‌گویند بر مقرض زکات هست بر مستقرض نیست، یک.

نکتۀ دوم این که کسی که یک مالی دارد در قبال آن مال ذمه‌اش هم مشغول است، اشتغال ذمه‌اش هم به خاطر تحصیل این مال نیست، من یک بدهکاری دارم، یک میلیون بدهکاری دارم، قرض کردم خوردم رفته پی کارش، الآن مال، بعد مالی به دست می‌آورم که این مال را به هر حال باید نهایتاً برای این قرضم بدهم. یک مالی دارم معادل این مال هم بدهکارم، آیا این مال زکات دارد یا زکات ندارد؟ این مورد بحث است. سنی‌ها خیلی‌هایشان، عبارتش را هم خواندم از عبارت مغنی ابن قدامه، خیلی‌هایشان قائل هستند که زکات ندارد. شبیه خمس کأنّ یک فایده‌ای

**شاگرد:** دین حال؟

**استاد:** نه، دینی باید باشد که، دین حال هم هست فرض کنید، حالا آنش خیلی مهم نیست، ولی بحث سر این است که به هر حال این مالی که من اینجا دارم این مال باید در ازایش همان مقدار هم به غیر بدهند. یعنی اینها می‌گویند که آن چیزی که برای من مال حساب می‌شود آن چیزی هست که از کم کردن بدهی‌ها و طلبکاری‌ها حاصل می‌شود. یعنی بدهی را باید از سرمایه و مالی که به دست می‌آورم کم کنم، همچین چیزی را می‌گویند.

**شاگرد:** ملکیت مستقر

**استاد:** این اینجوری. این کأنّ من مال، صاحب مال نیستم، وقتی شخصی یک مالی دارد که در قبال این مال ذمه‌اش هم مشغول است، این مال، مال حساب نمی‌شود.

«وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ،» یعنی مستقرض است «قَالَ: «يُزَكِّي مَالَهُ»» یزکّی ماله کأنّ می‌گوید که تمام مال‌هایش را زکات بدهد ولی مقداری که دِیْن به عهده‌اش هست کسر بگذارد.

«وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ، إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ».

صاحب مال نیست آن کسی که در قبال آن مقداری که الآن به دست آورده ذمه‌اش هم مشغول است، این کأنّ صاحب مال نیست.

**شاگرد:** یعنی بر مقرض است؟ روایت معنایش این است که بر مقرض است؟

**استاد:** حالا بر مقرض هست یا بر مقرض نیست آن را فعلاً کار نداریم که بر کی هست این چیز. بحث سر این هست که این مالی که من ذمه‌ام به معادل این مال مشغول است این زکات ندارد، چون من صاحب مال نیستم کأنّ. صاحب مال کسی هست که مالش خالص باشد، تعبیر مالش کامل باشد، عام. می‌گویند شرط زکات کمال الملک است. مثال‌هایی که بر نقصان ملک می‌آورند یکی از مثال‌هایش این است، می‌گویند ملکش ناقص است، ملکی که در قبالش ذمۀ انسان مشغول باشد ناقص است. این ظاهر عبارت ناظر به همین نقصان ملکی هست که در عامه مطرح است و به نظر می‌رسد که این ناظر به همان هست و روایت قابل اخذ نیست.

حالا یک مروری در روایت‌های بحث‌ها عرض بکنم به نظر می‌رسد که مجموع روایات در این که زکات بر مقرض نیست، بر مستقرض هست تقریباً روشن است و بر مستقرض هم علی وجه الاطلاق هست، تنها یک روایت داریم که می‌گوید بر مستقرض در صورتی هست که اذا کان فیه فضلٌ که آن روایت ۱۳۰۲۶ هست که از جهت سندی هم معتبر نیست،

«عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عليهما السلام عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ، وَ فِي يَدِهِ مَالٌ وَفاءً بِدَيْنِهِ، وَ الْمَالُ لِغَيْرِهِ، هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟

قَالَ: «إِذَا اسْتَقْرَضَ، فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ، فَزَكَاتُهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ فِيهِ فَضْلٌ».»

این روایت از جهت سندی معتبر نیست بنابراین قابل صلاحیت تقیید مطلقات را به هیچ وجه ندارد. من احتمال زیاد هم می‌دهم که این اذا کان فیه فضل، اذ کان فیه فضلٌ بوده و تعلیلیه است. این می‌خواهد بگوید که همان مطلبی که در روایت زراره هست که می‌گوید مستقرض مالک است، مستقرض ولو ذمه‌اش مشغول به معادلش باشد، بالأخره با این می‌تواند کار کند، می‌تواند استفاده کند، مجرد این که ذمه‌اش مشغول به معادل این مال هست باعث نمی‌شود که این مال از مالیت او خارج بشود ملک او تلقی نشود، شاهدش هم این است که اگر با این مال معامله کند سودش به او می‌رسد، له الفرض آن تعبیری که در روایت زراره بود، فله الفضل و علیه النقصان. اذا کان فیه الفضل اشاره به همان تعبیر روایت زراره، صحیحۀ زراره فکر می‌کنم داشته باشد. و به خصوص اینجور تعلیلات در این مقام‌هایی که ناظر به فتوا، سؤال، سؤالی هست که ناظر به فتوای عامه است. یعنی آن صورتی که عامه قائل هستند. عامه در این صورت می‌گویند بر مستقرض زکات نیست. به خصوص این صورت که صورت خیلی خاصی هم هست. مهم‌تر از آن است. مستقرض یک موقعی بحث این است که من در قبال این مالی که الآن به دست آوردم ذمه‌ام مشغول است، چون مستقرض است، یک موقعی نه بالاتر از آن، آن مالی که قرض کردم را مصرف کردم، یک مال دیگر که به دست می‌آورم در آن مالم می‌گویم زکات نیست، چون نقصان ملکیتش ناقص است به دلیل این که به هر حال باید این را نهایتاً برای ادای دِیْن و وفای آن قرضش بپردازد. امام علیه السلام این اذ کان فیه فضلٌ می‌تواند در مقام تعلیل باشد که می‌گوید این مستقرض مالک این مال هست، شاهدش هم این است که له الفضل اگر این بفروشد این برای او قرار خواهد گرفت. علیه النقصان را به کار نمی‌برد چون امام علیه السلام می‌خواهد تأکید کند بالأخره سود می‌برد، علیه النقصان استدلال را شل می‌کند. امام علیه السلام می‌گوید بابا شما می‌گویید که این ملکیت ناقص است. می‌گویید چرا ناقص است؟ این که می‌تواند با این مال سود ببرد. این مال مالی هست که زمینۀ سودآوری درش وجود دارد و همین مقدار کافی است برای این که بگوییم مالک این مال هست.

**شاگرد:** طبق قاعده

**استاد:** طبق قاعده می‌شود. این هم می‌شود جزء روایت. من قبلاً این را جزء روایت‌های همان زکات بر مستقرض نیست ذکر کرده بودم، این توجیه باز می‌رود در آن روایاتی که زکات بر مستقرض هست.

**شاگرد:** فرمایش شما مناسب بود که حضرت می‌فرمایند اذ کان له فضلٌ، له الفضل. این فیه فضل که با اضافه

**استاد:** نه می‌گوید که در این مال فضلی برای این هست، در این مال می‌خواهد بگوییم این مال از ملکش که خارج نیست.

**شاگرد:** برای این که اگر زیاده‌ای حاصل شد بر آن مال برای همان مستقرض است.

**استاد:** فیه فضلٌ، یعنی چی؟ فضل برای کی است؟

**شاگرد:** اگر دین باشد روشن است

**استاد:** فیه، یعنی در این مال، فضل که فضل کلی نیست که. فضل این مال برای یک کسی هست که. می‌گوید مستقرض باید زکات بدهد، اگر در این مال فضلی وجود داشته باشد.

**شاگرد:** استقراضی که یک سال می‌گذرد این حملش از باب تجارت است عرفی‌تر نیست؟ می‌گوید کان علیه استقرض فحال علیه الحول

**استاد:** نه. اینها قرض کرده حالا برای چی قرض کرده چرا حالا.

**شاگرد:** یک سال قرار است دستش بماند بیشتر

**استاد:** نه فرض کنید مال گرفته خانه بخرد، نتوانسته، یک سال مانده. می‌خواسته یک سرمایه‌گذاری بکند، آن حالا سرمایه‌گذاری آن تجارت است ولی آن هم هست حالا چطور شده که این یک سال در دستش مانده این خصوصیت. حالا این که گفتید بگذارید این هم یادم رفت این را بگویم، در آن روایت ینسئ او یعیِّنُ آقای منتظری دارند که به نظر در مورد همان است فمورد الحدیث الدین المؤجّل و الزکاة زکاة مال التجارة، ظاهراً. نفهمیدم چرا، چرا این زکاة، زکاة مال التجاره هست، هیچ نکته.

**شاگرد:** چه تأثیری روی بحث دارد اگر مال التجارة باشد؟

**استاد:** چون مال التجارة دیگر بحث زکات مال التجارة، این که واجب است، واجب نیست، مستحب است، یعنی داخل در آن بحث هست که اگر ما قائل به استحباب زکات مال التجارة باشیم از آن طریق این زکات هم مستحب می‌شود. این که حالا این مربوط به زکات مال التجارة هست من نفهمیدم از کجا در این خوابیده که زکات مال التجارة است.

**شاگرد:** ینسی و یعین

**استاد:** مثلاً ینسی و یعین، یعیّن را ایشان اینجور گفته کسی هست که کارش همه‌اش نسیه دادن و تعیین هست، اینها تاجرها هستند که این کار را می‌کنند و امثال اینها. حالا مثلاً اینجوری. نه معلوم نیست ینسئ و یعیِّن به معنای شغل باشد. عرض کردم آن مثلاً یک احتمالی در روایت ما می‌دادیم ولی این که ینسئ و یعیّن مراد این باشد که شغلش این باشد خیلی روشن نیست. به هر حال ایشان توضیح ندادند که چرا زکات، زکات مال التجارة هست. حالا یک مروری روی روایت‌های بحث بکنیم ببینیم این روایت‌ها را باید چه کنیم؟ به نظر می‌رسد تقریباً بحث روشن است که زکات به گردن مقرض نیست به گردن مستقرض هست آن هم به طور کلی، و تفصیل بین قدرت بر اخذ و عدم قدرت بر اخذ هم نیست و امثال اینها.

یک سری روایاتی هست، یک روایت هست که می‌گوید اگر مقرض مال را به دست آورد لسنة واحدة زکات بدهد. آن را ما قبلاً شبیه این در مال غائب داشتیم آن را حمل کردیم که مراد لسنة واحدة نه این که بلافاصله بعد از این که گرفت، یعنی آن سال اخیری که این مال در آن به دست آمده زکات این داخل در کأنّ آن مال سال تلقی می‌شود. این را ما اینجوری معنا می‌کردیم. به نظر می‌شود اینجور معنا کرد مشکلی ندارد.

**شاگرد:** روایت‌های مفصله را چه کار کردید؟

**استاد:** روایت‌های مفصل را گفتیم که به دلیل این که این روایت مفصله ناظر به چیزهای عامه هست و در میان عامه این تفصیلات وجود دارد بین روایت‌های مفصله و مطلقه جمع عرفی وجود ندارد و روایت

**شاگرد:** در عام تفصیلی وجود دارد؟

**استاد:** بله، تفصیل هم وجود دارد. هم تفصیل وجود دارد. اصلاً این بحث‌ها، بحث‌هایی هست که در میان عامه است. در میان عامه هم حول مطلق داریم، هم حول مفصل داریم، حمل بر استحباب اصلاً مطرح نیست، این تفصیل ناظر به همان اقوال عامه تلقی می‌شود. بنابراین وقتی معارض بودند، معارض که شدند این روایت‌ها اوّلاً دو تا روایت هست که یکی‌شان موثقه است، قطعی الصدور نیست، ظنی الصدور است، در مقام تعارض کنار گذاشته می‌شود. اگر هم تازه از این گذشتیم این روایت‌ها حمل به تقیه می‌شود چون آن روایت‌هایی که زکات را بر مستقرض ثابت کرده نه بر مقرض آن کاملاً مخالف عامه است آنها با بعضی از اقوال معروف عامه تطبیق می‌کند.

**شاگرد:** قدرت بر اخذش چطور می‌فرمودید؟ عام قدرت بر اخذ به معنای تفصیل نیامده

**استاد:** دارند. به نظرم برایتان خواندم در آن جلسات قبل که همین تفصیلات، همین بحث دقیقاً در عامه وجود دارد. این هم روایت‌های، بنابراین حمل بر استحباب اینجا اصلاً مطرح نیست و این که این تفصیل را هم بخواهیم، حالا ما که اصلاً ذاتا این تفصیل این روایت‌ها را با توجه به تکرر روایت‌هایی که می‌گوید که بر مقرض زکات نیست ما حمل مطلق بر مقید را در جایی که مطلقات زیاد باشند که قبول نداریم، حالا آن کلیت قضیه اینجوری هست که حمل مطلق بر مقید را قبول نداریم، حالا بحث حمل بر استحبابش هم با توجه به این که اصلاً بحثی که در این زمینه‌ها در میان عامه وجود دارد بحث لزوم الزکاة و عدم لزوم زکاة هست به نظر می‌رسد که اینها حملش بر استحباب صحیح نباشد. علی ای تقدیر خلاف احتیاط هم هست حالا این که ما بخواهیم قائل به استحباب بشویم. عرض کردم این استحباب که قائل بشویم در مورد مال یتیم ولی می‌تواند این را بپردازد. اگر بگوییم روایت کنار گذاشته بشود و امثال اینها می‌گوییم نه زکات مستحب هم نیست و ثمرۀ بحث عمدتاً در آنجا ظاهر می‌شود. در سایر موارد خب حالا مستحب هم نباشد مال خود شخص زکات می‌تواند بدهد، صدقه بدهد دیگر مهم نیست. آن که مهم هست در مورد مال یتیم و مال مجنون و مال مولّیٰ علیه آن که مثلاً ولایتش را به دیگری واگذار کردند آنهاست.

روایات دستۀ چهارم که یک سنۀ واحده هست اینها را می‌شود با روایات دیگر جمع کرد. روایاتی که، روایات دستۀ پنجم، می‌گوید بعد از این که قبض کرد باید برای گذشته زکات را بدهد. دو تا روایت هست، یکی ۷-۱۳ هست که صحیحه است، یکی ۱۵-۱۳است که روایت نهج البلاغه است که نهج البلاغه نمی‌شود به طور کلی سندهایش را پذیرفت و چیز نکتۀ خاصی هم اینجا حتماً. تنها روایتی که هست همان ۷-۱۳ هست که این هم باز باید کنار گذاشته بشود با روایت‌های متعددی. این هم دقیقاً همین مورد بحث هست، یکی از اقوال در عامه، چند تا قول در عامه هست. یک قول این است که بر مقرض اصلاً زکات نیست که قول شاید، نمی‌دانم از عامه در آنها هست آنجا نیست و اینها، اینها، ولی بعضی‌هایشان می‌گویند بر مقرض زکات هست ولی بعد از اخذ. مثل مال غائب، شبیه همین بحث مال غائب هم در میان عامه یک فتوای جدی هست که بعد از این که مال از غیبت به حضور رسید کل زمان غیبت را باید زکاتش را بدهد. این در همان دسته‌ها می‌گنجد و روایت قابل اخذ نیست و محمول بر تقیه است و اینها.

اینجا یک چند دسته روایات دیگری اینجا ما داریم، یکی علی قوم میاسیر بود که آن طبق قاعده بود، ما هم همین را اخذ کردیم که ولو قدرت بر اخذ داشته باشد، روایت علی بن جعفر که ما هم همین را می‌گفتیم زکات ندارد دیگر، آن بحث خاصی ندارد.

دو دسته روایات هست بحث دارد، یکی روایت سماعة است، یکی روایتی که، بعضی روایات می‌گوید بر مقرض زکات نیست مگر این که خودش بخواهد. اگر خودش بخواهد زکات بدهد خب داده دیگر. این معنایش این است که مقرض می‌تواند زکات، واجب نیست، می‌تواند زکات بدهد. اگر هم زکات داد دیگر بر مستقرض واجب نیست. که ما عرض کردیم طبق قاعده هم هست، این مطابق قاعده هم هست چون به هر حال زکات ولو متعلق عین هست ولی یک نوع تعلق به ذمه هم دارد کأنّ ذمۀ مستقرض مشغول به زکات هست و ما بگوییم طبق قاعده دین دیگری را اشخاص بتوانند بدهند. حالا این طبق قاعده بودن نبودنش خیلی مهم نیست. این که شارع مقدس در یک جا حکم کرده باشد که این دین را بتوانند اشخاص دیگر بپردازند، حالا اینجا که مقرض است. اینجا حالا یک نکته‌ای عرض بکنم، اینجا اگر این مقرضی که هست سنی باشد و طبق این که لازم می‌داند که باید بپردازد بپردازد قاعدۀ الزام اقتضا می‌کند که ما بتوانیم او را ملزمش کنیم که بپردازد دیگر. و پرداختش هم صحیح باشد. این کاملاً طبق قاعده است که متعارفاً هم همینجور بوده، این که مقرض می‌خواهد بدهد نه به جهت قربة الی الله می‌خواهد بدهد، به خاطر این که خیال می‌کند، یعنی تبرعاً می‌خواهد بدهد، خیال می‌کند وظیفه‌اش این است که بدهد و می‌دهد. این قاعدۀ الزام اقتضاء می‌کند که آن صحیح باشد. حالا اگر شیعه هم باشد تبرعاً بخواهد بدهد امثال اینها، این که شارع مقدس اجازه داده باشد قرض دیگری را انسان ادا کند چیز مطابق

**شاگرد:** قصد قربت شرط نیست؟

**استاد:** آها، این اشکالی که اینجا مطرح شده دقیقاً همین است که می‌گویند زکات عبادت است و درش قصد قربت معتبر است، این چجوری می‌تواند این را ادا کند؟ این را داشته باشید حالا این را در انوار الفقاهة بود کجا بود؟ این را مورد بحث قرار داده از این جهت، این را داشته باشید یک. این روایت تا یک کمی نیاز به بحث دارد من حالا نکات بحثش را عرض می‌کنم بعداً فردا در موردش صحبت می‌کنم. یک نکته همین بحث این که آیا با توجه به این که قصد قربت در زکات معتبر هست چطور دیگری این را ادا کند؟ این قصد قربت چی می‌شود؟ یک.

نکتۀ دیگر این که اگر مستقرض شرط کند که بر مقرض که تو آن را ادا کن. آیا این شرط نافذ است؟ صحیح است؟ یا این که فاسد است؟ اگر فاسد است مفسد قرض چی است؟ این بحث دیگری است که در کلمات آقایان در جواهر هست، در جاهای دیگر هم مورد بحث است این هم ملاحظه بفرمایید. این است که این روایات را حالا جوانب مختلف بحثش را فردا بحث می‌کنیم.

اینجا یک روایت دیگری هست می‌ماند در بحث، روایت سماعة است. روایت سماعة می‌گوید که بر مقرض زکات واجب نیست مگر این که مقرض اصلاً تجارت دارد می‌کند با آن دینش که در اینجا زکات برش واجب هست. روایتش را بخوانیم.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ سَمَاعَةَ»

که ما روایت‌های سماعة را صحیحه می‌دانیم و واقفی بودن سماعة را قبول نداریم. عثمان بن عیسی هم ولو یک زمان واقفی بوده ولی بعداً از وقفش برگشته، کسانی مثل احمد بن محمد بن عیسی بعد از رجوع عثمان بن عیسی از وقف از او روایت می‌کنند. بنابراین مضمره هم هست، ما مضمرات را اشکال نمی‌کنیم.

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ عَلَى النَّاسِ يَحْتَبِسُ فِيهِ الزَّكَاةَ؟ قَالَ: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتّىٰ يَقْبِضَهُ، فَإِذَا قَبَضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ،»

که البته فعلیه الزکاة را ما آن معنا کردیم، نه این که بلافاصله زکاة است. از این حیث که دِیْن بوده دیگر مانع برطرف می‌شود، سایر شرایط وجوب زکات باید وجود داشته باشد. این شرط با قبض حاصل می‌شود.

«وَ إِنْ هُوَ طَالَ حَبْسُهُ عَلَى النَّاسِ حَتّىٰ يَتِمَّ لِذٰلِكَ سِنُونَ،»

سال‌ها به صورت دین باشد.

«فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتّىٰ يَخْرُجَ»

«حَتّىٰ يَخْرُجَ» یعنی از دین بودن خارج می‌شود تبدیل به عین باشد. خرج این است که من قبلاً یک بار در روایت‌های غائب عرض می‌کردم بعضی روایت‌های غائب می‌گوید حتی یخرج ما این احتمال را می‌دادیم که آن روایت‌ها مربوط به دِیْن باشد به قرینۀ کلمۀ خرج است. خرج به معنای این که از حالت دِینیت خارج بشود تبدیل به عین بشود. ولی خب شاید خرج هم یعنی خرج عن الغیبة الی الحضور، در حد احتمال فقط ذکر می‌کردم.

«فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتّىٰ يَخْرُجَ فَإِذَا هُوَ خَرَجَ، زَكَّاهُ لِعَامِهِ ذٰلِكَ،»

«لِعَامِهِ ذٰلِكَ،» این جزء روایت‌های آن سنۀ واحده است که آدرسش را هم داده بودیم. اینها مورد بحث ما نیست.

«وَ إِنْ هُوَ كَانَ يَأْخُذُ مِنْهُ قَلِيلًا قَلِيلًا، فَلْيُزَكِّ مَا خَرَجَ مِنْهُ أَوَّلًا فَأَوَّلًا،»

هر مقداری که خارج شد آنها را زکاتش را بدهد.

«فَإِنْ كَانَ مَتَاعُهُ وَ دَيْنُهُ وَ مَالُهُ فِي تِجَارَتِهِ الَّتِي يَتَقَلَّبُ فِيهَا يَوْماً بِيَوْمٍ، يَأْخُذُ وَ يُعْطِي وَ يَبِيعُ وَ يَشْتَرِي، فَهُوَ يُشْبِهُ الْعَيْنَ فِي يَدِهِ، فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ، وَ لَايَنْبَغِي لَهُ»

این روایت می‌گوید باید زکات بدهد. به نظر می‌رسد که این روایت، البته این روایت مفتیٰ به هم هست در میان. فتوای صدوق و شیخ صدوق و پدر شیخ صدوق و فقه الرضا و اینها، عبارت‌هایش را خواندیم، همین عبارت‌ها هست. بنابر این اینجور نیست که مفتیٰ به هم نباشد. ولی به نظر می‌رسد که این مربوط به زکات تجارة است، نه مربوط به زکات مورد بحث ما، زکات معمولی اینها، چون تعبیر می‌کند فان کان متاعه و دینه و ماله، متاع فرد ظاهرش غیر طلا و نقره است، حالا مال را ممکن است طلا و نقره بگیریم، ولی متاع فرد ظاهرش غیر طلا و نقره است. این است که نمی‌شود این را اختصاص داد به طلا و نقره، گاو و شتر و آن چیزها هم که معمولاً باهاش تجارت نمی‌کردند، تجارت پارچه تجارت می‌کردند، اینجور چیزها، بیشترین تجارت‌ها پارچه بوده که ماندگاری داشته می‌توانستند از یک جا به جای دیگر حملش می‌کنند و امثال اینها. البته حبوباتی که ماندگاری هم داشته آنها را هم احیاناً تجارت می‌کردند. ولی غالباً حبوبات اینقدر سودی در آن نبوده که از یک شهر بیارزد به جای دیگر ببرند. تجارت‌ها نوعاً بیشترین تجارت‌ها روی پارچه و امثال اینها بوده و این نمی‌شود این را اختصاص داد به اعیان زکویه. این است که به نظر می‌رسد این مربوط به زکات تجارت است، آن وقت در آن بحث باید بحثش کرد که آیا حالا زکات تجارت را واجب بود. چون یک قدری هم مختلف است با زکات‌های چیزهای تجارت دیگر. این می‌گوید که اگر این مالی که هی دست به دست می‌گردد باید زکاتش را بدهد. در بحث زکات مال التجارة از روایت‌هایش استفاده می‌شود که آن مالی که برای تجارت گذاشته یک سال باید بماند. یک سال باید بماند تا زکات داشته باشد. ولی این نه، مالی هست که در تجارت انداخته و هی می‌رود می‌آید، هی می‌رود می‌آید می‌گوید سال که گذشت. این شبیه همانی است که در زکات یتیم و مجنون ما گفتیم. ما یک زکات مال التجارة داریم یک زکات ما اتجر به داریم. ما عرض کردیم زکاتی که در مال یتیم و مال مجنون هست ما اتجر به هست نه زکات مال التجاره‌اش. باهاش تجارت اگر بشود آن زکات واجب است، سال و مال و این چیزها هم در آن ندارد. مستحب است البته. زکات در موردش مستحب است. ولی آن در صورتی هست که با آن تجارت بشود برود و بیاید چیز باشد. به نظر می‌رسد که این روایت به هر حال بحثش را باید در زکات مال التجارة بحث کرد. یک ذیلی دارد آن ذیل را من می‌خوانم بعد در مورد، اینجا نوشته:

«وَ لَايَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُغَيِّرَ ذٰلِكَ إِذَا كَانَ حَالُ مَتَاعِهِ وَ مَالِهِ عَلىٰ مَا وَصَفْتُ لَكَ، فَيُؤَخِّرَ الزَّكَاةَ».

در حاشیه دارد نسخه بدل «یعیِّن»، بعضی‌ها این را به یعیر گفتند، استظهار کردند باید یعیر باشد. این را حالا این که کدام یک از این سه نسخه درست هست این را فردا ان شاء الله صحبت می‌کنیم، آن بحث عمدتاً بحث آن زکات، به اصطلاح اگر مقرض زکات را داد آیا این واقع می‌شود یا واقع نمی‌شود و اگر مستقرض شرط کرد، بر مقرض این شرط صحیح است یا صحیح نیست آن را ان شاء الله فردا در موردش بحث می‌کنیم.

عرض کردم کلاس راهنما کلام آقای خوانساری را در جامع المدارک ملاحظه بفرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان